

دانلود جزوه اصول ۱

**خداخیر بده به تهیه
کنندش**

۹۷، ۱۱، ۱۵

اصول ۱

مقدمه: از آن جهت که معتقد به شریعت اسلام هستیم با چارچوب آن در هر واقعه ای

حکمت را عین کنیم. و از آن جهت که بسیاری از احکام به سبب دوری زمانی ما از عصر

تشریح و اتمت سنت ضروری است که علمی وضع کنیم که با دلیل احکام واقعه ای را برای

ما عین کند این علم، علم فقه است و وظیفه ی فقیه اقامه ی دلیل بر حکم شرعی

در هر واقعه ای است در اصطلاح به این کار فقیه علیات استنباط احکام شرعی گفته

می شود. لذا علم فقه یعنی علم به علیات استنباط احکام شرعی.

* عین کردن حکم شرعی توسط فقیه از راه است:

۱) عین کردن نفس حکم شرعی.

۲) عین کردن وظیفه ی عملی در مقابل حکم مجهول.

دلت: ادله ای که در راه اول استعمال می شوند در اصطلاح ادله ی محرزه نامیده می شوند.

چرا به واسطه ی آن حکم شرعی احرار می شود و اسفاره می برد.

و ادله ای که در روش دوم استنباط می شود در اصطلاح ادله ی عملیه یا اصول عملیه نامیده

کلمه ۲: در هر آروش آنچه مشترک است این است که فقیه به واسطه دلیل

جایگاه و موضوع شرعی مولفین را معین می کند.

کلمه ۳: علمی رغم اختلاف عملیات استنباط هندی آنجا در احتیاج به قواعد عام

استنباط مشترک هستند و بحث از این حیثیات وظیفه علم اصول است

بنابراین علم اصول از این عناصر مشترک بحث می کند تا آنرا قدیم فقیه

کرده و در عملیات استنباط او را یاری کند.

تعریف علم اصول: علم به عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی

برای توضیح بیشتر فرض کنیم که فقیه با مسائل زیر روبه رو شده است؟

۱- آیا ارتعاس در آب بر روزه دار حرام است؟

۲- آیا در ارتعاس جنس واجب است؟

۳- آیا فقیه نماز را باطل می کند؟

جواب سوال اول ایجاب است یعنی ارتعاس حرام است ← به خاطر دلالت

روایت یعقوب بن سعید (لا ینتر جنس المحرم فی العارذ ولا العائثم) این روایت

این روایت در نظر عرف دلالت دارد بر حرمت و راوی تقم است و سماع خبیش

راحت قرار داده.

نسبت به مسأله دوم جواب منفی است ← به خاطر دلالت روایت علی ابن

مهزیار (الخبیش فی العمیرات الدی لایحتسب من غیر آب ولا ابن) فحس در میراثش

است که گناش را نداری و غیر پدر و پسر ← عرف از این روایت عدم ارث را دریافت

می کند در میراثش که محتسب است و از پدر به پسر است و با راوی تقم است و

خبیش ~~صحت~~ حجت.

نسبت به سؤال سوم جواب ایجاب است به خاطر روایت ز راه (القوهقه لاتتقص

الوضوء و تنقص الصلاة) عرف از این روایت بطلان نماز را می فهمد و راوی تقم و

خبیش حجت است.

در این موارد ۳ گانه ملاحظه می کنیم که احکام فقهی مختلف است و ادله ای که فقیه

نیز استفاده کرده نیز مختلف است ولی با این وجود در هر ۳ روایت علی رغم اختلاف

مسأله یک حیثیت و قواعد مشترک وجود دارد و آن حیثیت مشترک رجوع به عرف

عام است در فهم روایت و در اصطلاح اصولی حجت ظهور یافته می شود و

هم چنین عنصر مشترک دیگری نه وجود داشت نه غیرتقمح حجت است.

۹۷، ۱۱، ۲۹

بنابراین با ۲ دسته از حیثیات رویه رو هستیم:

۱- **حیثیات یا عناصر خاص** ← مقصود از آنها عناصری است که با اختلاف

مسائل مختلف می شود مانند روایات مختلف در مسائل مختلف.

۲- **حیثیات یا عناصر مشترک** ← و مقصود از آن عناصری است که قابلیت

استفاده در ابواب مختلف را دارد و در عملیات استنباط احکام مورد مورد

استفاده قرار می گیرند. مانند **حجت ظهور یا حجت تقمح**.

۲۰- **نکته:** وظیفه ی فقهی بحث از حیثیات خاص است و وظیفه ی اصولی بحث

از حیثیات مشترک.

۲۱- **موضوع علم اصول:** معمولاً هر علمی دارای موضوعی خاص است که در آن علم احوال و

احوال موضوع بحث می کنیم. مثلاً ← موضوع علم فیزیک

طبیعت است موضوع علم طب بدن انسان - موضوع علم نحو تلف.

بر همین منوال علم اصول نیز دارای موضوعی اختصاصی است که همان

عناصیر و حیثیات مشترک است.

علم اصول منطبق فقه:

همانگونه که علم منطق شیوهی درست اندیشیدن به نحو عام را آموزش

می دهد علم اصول از این جهت شبیه علم منطق است غیرا اینکه فقط شیوهی

اندیشیدن در فقه را آموزش می دهد.

جواز عملیات استنباط:

سؤال: آیا عملیات استنباطی حد فقهی به لحاظ شرعی جایز است؟

جواب: در این باب عده ای قائل به جواز آن شده اند و در نتیجه قائل به حرمت علم

اصول شده اند اما در پاسخ به این سؤال باید قائل به تفصیل شد.

استنباط و اجتهاد دارای ۲ معنا است و

۱- به معنای اجمال رأی و تفسیر به رأی

۲- به معنای استخراج حکم از منابع و مصادرش.

آنچه جایز نیست و حرام شمرده شده نوع اول است.

حکم شرعی و تقسیماتش:

تعریف حکم شرعی: قانون و حکمی است که از سوی خداوند برای تنظیم زندگی

انسان صادر شده است. قدماد در تعریف حکم شرعی بیان کرده اند که حکم شرعی

خطاب شرعی است که متعلق به افعال مکلفین است این تعریف در ای ۲ اشکال

است:

اولاً: خطاب آشکار کننده و روشن کننده حکم است و کاشف از آن

نه اینکه نفس حکم شرعی باشد.

ثانیاً: ضروری نیست که حکم شرعی به فعل مکلفین تعلق گیرد بلکه گاهی به فعل

مثل مثل شتم لا تشرب الخمر و گاهی به ذات مثل اینکه حکم می شود به ^{زن} ~~شخص~~

در ضمن عقد خالص و شرایط خالص زوجی می گردد و گاهی به چیز سوم غیر از این

در مثل حکم به یک خانه زانی به شخصی آن را بخرد و به ملک خود در بیاورد.

ملکیت یک حکم شرعی است که نه متعلق به ذات شخص است نه به فعل شخص



Subject:

Date:

Day:

Time:

تقسیمات حکم شرعی:

۱ حکام شرعی ۲ استناد ← تکلیفی و وضعی

۵ تکلیفی ← حکمی که مستقیماً به فعل مکلف تعلق می گیرد مثل ← حرمت

شرب خمر یا وجوب نماز.

۱۰ وضعی ← حکمی که مستقیماً به فعل مکلف تعلق نمی گیرد بلکه ابتداً به چیزی

دیگر غیر از فعل تعلق می گیرد اما از طریق واسطه به فعل مکلف مرتبط می شود.

۱۵ مثل ← زوجیت زن زمانی که عقد می شود که در پی زوجیت وجوب اطاعت

که متعلق به فعل زوجیت است بر زن حکم می شود.

۲۰ اقسام احکام تکلیفی:

حکم تکلیفی به ۵ قسم تقسیم می شود:

۱- وجوب ← و آن حکمی است که به نحو ~~مطلق~~ الزام به سوی انجام فعل برمی انگیزاند

مثل ← وجوب نماز

۲- استحباب ← و آن حکمی است که به نحو غیر الزام به سوی انجام فعل برمی انگیزاند

یعنی در آن اجاره ای مخالفت نیز هست. مثل ← استحباب نماز شب

۳- حرمت ← و آن حکمی است که به نحو الزام از انجام فعل باز می دارد.

مانند حرمت ربا و نفاق

۴- کراهت ← و آن حکمی است که به نحو غیر الزام از انجام فعل باز می دارد (مستحب)

اجازه ای انجام در آن وجود دارد. مانند کراهت حلف و عده

۵- اباحه ← و آن حکمی است که مکلف در انجام و ترک آن به نحو تساوی

اختیار دارد. مانند اباحه می نوشیدن آب

فقیه در استنباط حکم شرعی:

۱- یادگیری بر حکم شرعی به دست می آورد مثلاً یک خبر ثقه به دست می آید اگر ندانیم

دلالت بر حکم شرعی دارند در این صورت با استفاده از دلیل حکم اثبات می کنند

این قسم از ادله، ادله محرز می گویند.

۲- و یادگیری بر حکم شرعی به دست نمی آید در نتیجه حکم شرعی مجهول می ماند و

امکان احرازش با دلیل نیست در این حالت فقیه وظیفه عملی مکلفین را

در برابر آن حکم روشن می کند به این قسم از ادله مجهول محلیه گفته می شود

مقایسه بین دلیل محرز و اصل عملی:

اشتراک ← با هر آدسته استنباط برای فقیه حاصل می شود.

اعتراق ← دلیل معزز نظریه تشخیص حکم شرعی واقعی دارد و در حالی که اصل

علمی فقط وظیفی مکلفین را در برابر حکم مجهول روشن می کند.

۲۹، ۱۱، ۹۷ عصر

عنصر مشترک بین ۱۲ آردله ← محرره

← اصول علمیه

عنصر مشترک بین هر ۲ نوع آردله چه محرره و چه اصول علمیه وجود دارد که فقیه

در استنباط به آن احتیاج دارد. فقیه، عاقلی که موقف شرعی را به واسطه دلیل

محرره یا علمی مشخص می کند، حکایت قطع به آن موقف حاصل می شود و بناچاریم ^{اصل}

در مرحله ی قبل حکایت قطع را ثابت کنیم تا نتیجه و شمره داشته باشد بنا بر این حکایت

قطع همان عنصر مشترک است که مقصود از حکایت قطع ۱۲ آردله است:

۱- معجزیت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرده و تکلیفی و یا قطع خود مخالفت

نکرد و آن تکلیف در واقع ثابت بود قطعش معجز است یعنی مولا حق تقاضا

را دارد.

۲- معذرت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرده عدم تکلیفی و یا قطعش

Subject:

Date:

Day:

Time:

موافقت کرد اما تکلیف در واقع ثابت بود قلعش مُعذِر است یعنی مولا حق

عقابش را ندارد.

مثال منجریت ← مثل اینکه قلع پیدا کرد از بین ۲ لیوان، لیوان شماره ۱

شراب است و آن را نوشید (با قلعش مخالفت کرد) در این صورت به

خاطر شرب غیر مجازات می شود.

مثال معذرت ← مثل اینکه از بین ۲ لیوان قلع پیدا کرد که فلان لیوان

آب است با قلعش موافقت کرد و آن و آن را نوشید اما در واقع شراب

بود در این صورت مولا حق عقابش را ندارد.

سؤال ← متناً چیست قلع چیست؟

مستند ~~...~~ چیست قلع عقل است همانا عقل حکم می کند به اینکه اگر بنده

قلع پیدا کرد به حرمت چیزی مثلاً و در واقع آن چیز هم حرام بود در این صورت

حق مولا بر بنده آن است که آن را اطاعت کند لذا اگر بنده با حکم مولا

مخالفت ورزید مستحق عقاب است ← در جانب منجریت.

Subject:

Date:

Day:

Time:

وہ ہیں نحو عقل حکم می کند بہ اشیا اگر بیزہ قطع پیدا کریم ایا حدی

چیزی و آن را مرتکب شد اما در حقیقت آن چیز حرام بود در این صورت

حق اطاعت مولا برای عید و خوردن دار و عید در مقابل مولا معذور است ←

در جانب معذرت

نقل: عقل معانی نونہ کہ حجت قطع ادرک می کند این را نیز درک می کند نہ سلب

حجت از قطع امکان ندارد حتی از طرف مولا لذا سلب منجزیت و

معذرت در نظر عقل افری محال و غیر ممکن است. اگر گفته شود که رفعی این

امر آن است کہ اگر بیزہ ای اشتباهاً قطع پیدا کریم مثلاً نہ جواز شرب خمر یا

توجیم آنچه بیان شد مولا حق است کہ قاضی کردن او نسبت بہ خطایش را ندارد در

حالی کہ چنین افری باطل است

در جواب می گوئیم آنچه ممکن نیست سلب حجت از قطع بعد از فرس

تبرش است اما این امکان برای مولا وجود دارد کہ با قاضی مکلف بر خطایش

از اساس علوی ایضا قطع او را ببرد و این هیچ معذوری ندارد

ادلیم محرزه:

ادلیم یا موجب قطع به حکم شرعی می شوند ← که در این صورت از باب

حجت قطع حجت هستند به حکم عقل ← مثل خبر متواتر

و یا موجب ظن به حکم شرعی می شوند که در این صورت چون ظن اساساً حجت

نیست این ادلیم نیز حجت ندارند مگر آنکه خود شارع برای آنها جعل حجت

کند بنابراین فقط دلیل قطعی و دلیل ظنی است که شارع بکن و احب قرار

داده می توانند مورد استناد قرار گیرند.

دلیل که حجت دارد بر اقسام است ← شرعی ← عقلی

شرعی ← مقصود از دلیل شرعی هر آنچه از سوی شارع به عنوان دلیل بر حکم

صادر می شود را گویند که خود دلیل شرعی یا عقلی است مانند کتاب و

سنت و یا غیر لفظی مثل ← فعل و تقریر (سکوت) معصوم

عقلی ← مقصود از دلیل عقلی هر قنیه ای است که عقل بکن و ادراک می کند

و امکان دارد که حکم شرعی را از آن استنباط کنیم مثل ← حکم عقل به موجب یک چیز و موجب مقدمه بکن

۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵

در باب دلیل شرعی چه لفظی چه غیر لفظی بحث، ارباب می نسیم:

- ۱- دلالت دلیل شرعی
- ۲- صدور دلیل شرعی از سوی شارع (اثبات صوری)
- ۳- حجیت دلیل شرعی (اثبات کبری)

دلالت دلیل شرعی:

توضیح مطلب ← در هر لفظی و هر زبانی الفاظی وجود دارد که ارتباط خاصی

با معانی خاصی دارند این ارتباط من لفظ و معنای ارتباط و سببی است به گونه ای که با تصور

لفظ معانی تصور می شود این اقترا خاص من لفظ و معنای دلالت گویند و لفظ را در آن

و معنای اولی نامیم.

در نتیجه می توان گفت که تصور لفظ سببی برای تصور معناست همانگونه که آتش

سببی برای حرارت است.

سوال ← چگونه لفظ سبب تصور معنای دلالت بر آن است؟ منشأ این سببیت چیست؟

جواب ← در مقام جواب ۲ نظر وجود دارد:

۱- دلالت لفظ بر معنای ذاتی است به این معنا که مثلاً ذات لفظ آب دلالت

دارد بر قاع خاص.

اشکال: لار مری ائله دلالت لفظ بر معنا ذاتی باشد این است که در حق هفتی

انسان ها با هر زبانی بدون نیاز به یادگیری آن زبان جاری باشد و حال آنکه می بینیم

چنین نیست.

۲- مشتاد دلالت لفظ بر معنا وضع باشد این معنا که یک شخص واحد یا

مجموعه ای از اشخاص بعضی از الفاظ را به بعضی معانی اختصاص داده اند در

نتیجه لفظ دال بر معنا شده.

اشکال: این نظر اگر چه دلالت ذاتی را رد می کند و اثر این جهت خوب است اما

اشکال دیگری بر آن وارد است و آن این است که سببیت که بین لفظ و معنا

وجود دارد یک سببیت حقیقی است نه اعتباری و یک امر اعتباری نمی تواند یک

امر حقیقی را ایجاد کند چرا که اگر سببیت بین لفظ و معنا اعتباری بود باید می شد

که هر چیزی را برای هر چیزی وضع کرد. **مثلاً** ← می شد که سرخی مدک را سببیت برای

تحقق حرارت آب قرار داد و حال آنکه می بینیم حتی اگر باها این الفاظ را کنار

کنیم سببیت بین این ۲ ایجاد نمی شود.

1. نظر صحیح و شہدہ صبر ← دلالتی کہ بین لفظ و معنا وجود دارد بر گزرتن از یک قانون

عمومی فطری ذهن بشر است و این قانون آن است کہ ہر گاہ ۲ شی با یکدیگر بہ صورت

۵. مکرر ہر گاہ شوند تصور یکی تصور دیگری را بہ ہر گاہ دارد و این اقتران بین آن دو

ایجاد علاقہ می کند ہذا بگونہ کہ ہر گاہ ۲ دوستی کہ غالباً با یکدیگر ہستند اگر یکی

۱۰. از آن دورا ببینیم یا حتی اگر اسم یکی از آن دورا بشنویم سبب می شود ذهن

عابہ سمت دوست دیگر نیز منتقل شود می توان از این فراتر رفت و گفت کہ ایحاد

۱۵. این ارتباط بین لفظ و معنا گاہی نیاز بہ ہر گاہی مکرر ندارد بلکہ اگر در ظرف و شرایط

خاص و لو تک بار حاصل شود این اقتران ایحاد گردد بہ عنوان مثال ← شخصی کہ بہ

۲۰. شہری سفر کرد و در آنجا مبتلا بہ بیماری مالاریا شد بہ محض تصور آن شہر بیماری

مالاریا بہ ذهنش می آید.

۲۵. خلاصہ آنکہ وضع یعنی قرن آکاید بین لفظ و معنا بگونہ ای کہ موجب می شود

با تصور یکی ذهن بہ تصور دیگری منتقل شود.

۳۰. **تباد** از ہم ترین نتایج وضع (قرن آکاید) تباد است. تباد یعنی سبقت گرفتن معنا

به ذهن به هنگام شنیدن لفظ.

نکته: اینک تبار، دلیل بر وقوع است از باب کشف معلول از علتش است به نحو
سبقت گرفتن معنا به ذهن با ک ل وقوع
شنیدن لفظ (تبار)
بنابراین تبار از علامت وقوع و حقیقت است

استعمال: ۱۱، ۱۲، ۱۷ صبح

استعمال مرحله ای است که بعد از وقوع می آید پس بعد از آنکه از سوی واضع
لفظی برای معنایی وضع شده، فار گرفتن لفظ به قصد خلو دادن معنا به ذهن
شونده از سوی متکلم استعمال نامیده می شود.

بر این اساس در استعمال لفظ \leftarrow مستعمل \leftarrow معنا \leftarrow مستعمل فیه و

اراده و شخص مستعمل (اراده کننده) که همان خلو دارن معنا به ذهن شونده

است از طریق لفظ اراده استعمال نامیده می شود.

در هر استعمالی ۲ طرف یعنی لفظ و معنا وجود دارد که \leftarrow لفظاً لفظی \leftarrow الی

و لفظاً معنای \leftarrow استقلالی

مقصود از الی و استقلالی \leftarrow مقصود آن است که آنیم حقیقتاً برای شخص

استعمل هم است و او را لفظ غافل است همانند شخصی که به تصویر

خود در آینه می نگرند برای چسبیدن شخصی لغافا آینه است یعنی از آن

غافل است در حالی که لفظ صورتی به خودش در آینه می بیند استقلال است یعنی

تمام توجه و به تصویر است نه آینه

اگر اشغال شود و گفته شود که لغافا لفظ به خودی حال است چرا که لازم است

آن است که شخص مستقل در عین این لفظ را لغافا کرده و به کار گرفته در همان

وقت از آن غافل باشد و این یعنی ناقص

جواب داده می شود ← منظور از آلی بود لفظ آن است که لغافا لفظ به نحوی

است که فانی در معناست و این با غفلت آن می تواند جمع شود یعنی لفظ به گونه ای

فانی و غفلت در معنای آن مورد غفلت قرار گرفته

صاحب کفایت بر این جواب این مطلب را مرتب کرده اند که اگر منظور از آلی

بودن لفظ فانی شدن در معنای اشغال لفظ واحد در ۲ معنا حال است چرا که

لازم است آن است که لفظ در همان حال که فانی در این معناست در همان وقت

فانی در معنای دیگر نیز باشد و عقلانی نیست فانی شدن شے واحد بود بار در وقت

واحد
اگر گفته شود امکان دارد که ۲ معنا را تبدیل به یک معنا کنیم از این طریق به یک مرتب

و احد ایجا کنیم که شامل هر ۲ معنا شود در نتیجه در این صورت لفظا فانی در یک

معنای مرتب واحد می شود و این اشکالی ندارد اگر گفته شود می گوئیم

در جواب می گوئیم این امر صحیح است و چیزی ممکن است اما خلاف فرض

است چون که فرض بر استعمال در معنای واحد بود نه در ۲ معنا.

۱۱، ۱۲، ۹۷ عصر

حقیقت و مجاز

استعمال به ۲ نوع حقیقی و مجازی تقسیم می شود:

استعمال حقیقی: استعمال لفظا در معنای موضوع لم (یعنی معنایی که برای آن وضع

شده) را استعمال حقیقی گویند.

استعمال مجازی: استعمال لفظا در غیر معنای موضوع لم به شرایط اندک مشابهت

وجود داشته باشد استعمال مجازی نامیده می شود مانند استعمال لفظا بشر

در ریاضی علم به خاطر مشابهت بین این ۲ در ریاضی

نکته ۱: اگر لفظ بدون قرین استعمال شود ذهن به معنای حقیقی منتقل می شود

چرا که علاقه ای ابتدایی عقل به معنای حقیقی است و علاقه ای ثانویه عقل به معنای

مجازی است بنابراین معنای مجازی نیازمند قرین است.

نکته ۲: یکی از راه های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی تبادر است و

تبادر یعنی سبقت گرفتن معنای ذهن با شنیدن لفظا نشانه ای معنای حقیقی است

نکته ۳: مقلوب شدن یا انقلاب مجاز به حقیقت:

بیان شد که اراده به معنای مجازی نیازمند قرین است و این در صورتی است که

استعمال با قرین به شکل منکر حاصل شده باشد اما اگر این استعمال با قرین به صورت

منکر حاصل شود یک علاقه ای جدید بین لفظ و معنای مجازی ایجاد می شود به گونه ای

که مجاز به حقیقت تبدیل شده و بعد از آن نیازمند قرین هم نیست.

در اصطلاح به وضع حاصل از کثرت استعمال وضع تعیینی گویند.

و به وضعی که توسط وضع در ابتدا حاصل می شود وضع تعیینی گویند

نکته: طبع مسلک قرن اُکید می توان وضع تعیین را تصور کرد چرا که کثرت

استعمال می تواند قرن اُکید ایجاد کند در حالی که طبع مسلک اعتبار تحقق وضع

تعیینی که ناشی از کثرت استعمال است مشکل می باشد چرا که کثرت استعمال

نمی تواند اعتبار ایجاد کند.

معنای اسم و حرف ضم:

در نحو بیان شد که کلمه بر ۳ قسم اسم - فعل - حرف - تقسیم می شود

اسماء دلالت دارند بر معنایی که آن معنا را از اسم می فهمیم چه اسم را به صورت

حداکثرانه بشنویم و چه در ضمن جمله.

و حروف کلماتی هستند که معنای شان فقط در میان کلام مشخص می شود و معنایی که از

حروف می فهمیم ربطاً میان معنای اسمی است.

دلیل ← بر اینکه حروف دال بر معنای ربطی و اسمی هستند:

۱- اگر حروف به تنهایی آورده شوند و معنایی از آنها فهمیده نمی شود یعنی تا زمانی که

چیزی از یک جمله نباشد معنای آنها فهمیده نمی شود و این نشان می دهد که معنای حروف

ربطاً و تشبیه است.

Subject:

Date:

Day:

Time:

۲- وقتی جمله ای مانند النار فی الحوقد را می شنویم اگر نار به تنهایی و حوقد به تنهایی

استعمال شوند ربط بین آن دو فهییدہ نمی شود، در حالی که اگر این ۲ کلمه در عبارات النار فی

الحوقد استعمال شوند معلوم می شود که ربط خاصی بین نار و حوقد وجود دارد و این

ربط خاص از نامی فی فهییدہ می شود بنابراین روشن می شود که آن یک دال بر ربط

۱۰ است حرف می باشد.

نکته: در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و تشبیهی حرف نامیده می شود و هر معنای

۱۵ استقلال اسم نامیده می شود.